اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد در ملخص مطالب گذشته در این فصل كه مرحوم آخوند، به طور كلی روش ایشان در بیان مسائل و در ثبت مطالب به این كیفیت است كه آن مطلب اساسی و مقصدی كه مورد نظرشان هست آن را ابتداء بیان نمی‌كنند، بعد كم‌كم وقتی كه وارد بحث می‌شوند نسبت به آن مطلبی كه مورد نظر هست خود را نزدیك می‌كنند، تمام مطالبی كه در مورد جنس و فصل ذكر شد و كیفیت بیان مساله، كیفیت بیان جنس و اخذ جنس و فصل در حد موجودات، برای رسیدن به این مساله و نكته هست كه این مساله «لایصدر عن الواحد إلا الواحد» و قضیه «لاتکرار فی التجلی» كه مطلب معروف و مشهوری است در بین فلاسفه و عرفا این مساله جایگاه خودش را پیدا كند و اینكه ما در بین اشیاء مشتركاتی می‌بینیم این مشتركات و متمایزات از چه مبدأیی نشأت پیدا می‌كند، بالاخره هر چیزی كه در این عالم ظهور و بروز پیدا می‌كند، یك مبدأ ظهور دارد، آن مبدأ ظهور این مشتركات و متمایزات چیست؟

 خب این كیفیت بحث بود كه تا به حال مرحوم آخوند مطرح كردند و صحبت به اینجا رسید كه جنس فی‌حدنفسه یك ماهیت متحصله متقوم بالذات نیست، جنس یك ماهیت مبهمه است و گرچه انسان و ذهن برای آن ماهیت مبهمه صورتی و حقیقتی را تصویر می‌كند، منتهی صحبت در این است كه آن حقیقت ظهور و بروزش به واسطه فصل است، خود او توان و یارایی و قدرت اینكه بتواند در خارج بدون فصل ظهور پیدا بكند را ندارد، در این قضیه مثالهای زیادی خدمت دوستان عرض شد كه به طور كلی در هر مساله‌ای و در هر شیئی از اجناس و طبایع ما این مطلب را مشاهده می‌كنیم و این حقیقت را مشاهده می‌كنیم، فرض كنید برنج یك جنسی است، یك طبیعتی است كه این طبیعت دارای انواع مختلف است و دارای خصوصیات مختص به خود است و خصوصیات مشترك، ولی وقتی كه گفته می‌شود برنج، این برنج بدون اینكه در تحت یكی از انواع خاصه خودش بخواهد ظهور پیدا بكند حقیقت دیگری ندارد.

 بله ما خیلی در اینجا قائل به تسامح بشویم، فقط می‌توانیم بگوییم طلبی را كه ممكن است فردی از فرد دیگر در تحصیل این طبیعت نوعیه داشته باشد، آن طلب طلبی است كه فی ضمن ای فرد كان تحقق پیدا می‌كند ولكن آن طلب و شیء خارجی بدون فردی نه در ضمن این نوع و نه در ضمن نوع دیگر و نه در ضمن حتی خرد و شكسته بخواهد تحقق پیدا بكند یك همچنین چیزی محال است، این ادراكی را كه ذهن از این طبیعت مشترك می‌كند، گرچه یك صورت ذهنی دارد، ولی صحبت در بروز و ظهور خارجی اوست و همیشه فلسفه از تعین و تكون اشیاء صحبت می‌كند، نه اینكه اصل حقیقت او برگشت به آن مدركات انسان بدون توجه به آن وجود خارجی و بر اساس اعتبار، بر اساس اعتبار در فلسفه هیچگاه حكم به یك برنج ابهامی و اجمالی نمی‌كند، تصویر ذهنی است كه منتزع از آن تعین خارجی است و در آن تصویر، صحبت از آن تعین خارجی می‌كند، ملاك و میزان برای آن فهم و دانایی و معرفت ما نسبت به حقایق اشیاء ملاك، عبارت از همان وجود خارجی اشیاء است، بر اساس آن ملاك خب ذهن از آن یك انتزاعاتی و اعتباراتی و یك استخراجاتی دارد، بر اساس آن امر خارجی، حالا صحبت در این است كه این تصویری را كه ذهن از آن مبدأ خارجی می‌كند، این تصویر در انطباق با آن مبدأ خارجی چقدر می‌تواند منطبق باشد و منطبقٌ علیه این تصویر ذهنی جنسیه، در ذهن با آن امر خارجی در چه محدوده‌ای هست؟ بزنگاه مطلب در این فصلی كه خیلی هم مرحوم آخوند روی این فصل حساب باز كردند و من به نظرم رسید كه اگر بخواهیم وارد این بشویم خیلی بیش از ا ین روزها وقت می‌گیرد، ولی خب علی‌كل‌حال گفتیم كه فعلا خدا بزرگ است، تا ببینیم به كجا می‌رسد این مطلب، آن نكته‌ای كه مرحوم آخوند بهش می‌خواهند برسند، آن مطلبی كه ابتدا عرض كردیم كه مساله لا تکرار فی التجلی و مساله كیفیت تصویر اضافه اشراقیه و كیفیت جنبه ربطی حقایق اشیاء با مبدأ هستی، آن مقصد و هدف را ایشان پیگیری می‌كنند و از این طریق كیفیت ورود استخراج و انتزاع جنس از مبادی خودش و از ماده و كیفیت انتزاع فصل از صورت می‌خواهند مطلب را به آن طرف سوق بدهند و به آن جا مساله را بكشانند، آنچه را كه تا به حال ما می‌پنداشتیم كه جنس یك امر حقیقی و متأصل است، این را باید به كناری بگذاریم و به این مطلب باید ملتزم بشویم كه جنس عبارت از یك صورت ذهنیه مشترك و مبهم كه هیچ تعینی برای او در خارج غیر از خود ظهور آن فصل نیست، یعنی شما وقتی می‌گویید گندم و برنج و عدس و ماش و امثال ذالك این اشیایی كه دارید اسم می‌برید گرچه اینها یك مفاهیم مشخصی هستند كه برای همه مردم كوچك، بزرگ عوام و عالم و غیر عالم همه اینها مشخص است ولكن حتی خود آن شخص فروشنده و بقال كه از این مسائل اطلاع ندارد، گرچه یك صورت ذهنی از این اشیاء و اجناس در ذهن دارد الا اینكه آن صورت ذهنی خود را در یك امر موجود خارجی جستجو می‌كند، نه اینكه آن صورت ذهنی را بدون آن نوع و صنف و تعین خارجی بخواهد پیدا بكند، یعنی مردم گرچه حتی برای این تصویرات و صورت‌ها یك حقایق متأصله ذهنیه قائلند، ولی در مقام انطباق با اشیاء خارجی آنچه كه حرف اول را می‌زند، با آنچه كه روی دست او مطلبی نیست همان تعین خارجی و تشخص خارجی است، همانی است كه در آن گونی است و از آنجا برمی‌دارد و به مشتری می‌دهد، هیچ وقت از آن صورت ذهنی خود یك كیلو، دو كیلو ماش برنمی‌دارد و به مشتری بدهد برای برداشتن و كشیدن سراغ آن گونی می‌رود كه الان در كنار آن دكان قرار داده است.

 پس بنابراین این جنسی را كه الان فرد عامی در حقایق اشیاء تصویر می‌كند، منطبق‌علیه‌اش عبارت است از نوع و خصوصیت و صنف او و از آن تعین خارجی او آن منطبق‌علیه او خواهد شد، كه طبعا آن منطبق‌علیه یك امری است كه اختصاص به خود او دارد و یك حقیقتی است كه قابل سریان و قابل طرد مسائل در یكدیگر نخواهد بود، حتی هر دانة ماشی كه در این گونی هست، یك امتیازاتی برای خود دارد كه آن امتیازات باعث می‌شود كه از آن ماش و دانه دیگر جدا بشود، آن امتیازات عبارت است از صرف الوجود، آن نفس‌الوجود خارجی آن دانه است، كه آن فرد واقعی این كلی طبیعی و این طبیعت جنسیه است و هیچ فرد دیگری با او در این مساله شركت ندارد و همان است كه جزئی حقیقی به او گفته می‌شود و تشخص اختصاص به او دارد.

 بنابراین آنچه كه ما در تمام عالم مشاهده می‌كنیم از اجناس مختلف جمادات و نباتات و وحوش و سماء و ارض و همینطور در اشیاء دیگر از اشیاء مجرده دیگر و مشاركاتی بین آنها ما می‌بینیم، این مشاركات ما در اصل حقیقت متأصله روی پای خود ایستاده غنی به تكون ذاتی خود اینها ندارند و فقط همان جنبه فصلیت آنهاست كه آن جنبه فصلیت در صورت آنها ظهور پیدا می‌كند، یعنی همان جنبه نوعیت خاصه است، در هركدام از اجناس كه آن نوعیت خاصه در ضمن یك فردی تحقق و تكون پیدا می‌كند.

 لذا اشكالی كه در اینجا وارد می‌شود و مرحوم آخوند هم نسبت به این جواب می‌دهند آن اشكال این است كه حدود اشیاء همانطوری كه ذكر شد عبارت از واقعیت مشترك و غیرمشترك و متمایز، چگونه شما این واقعیت مشترك را از دایره حدی كنار می‌گذارید و آن را به حساب نمی‌آورید و فقط آن جنبه متمایز او را می‌گیرید، خب بالاخره یك واقعیت خارجی از مشتركاتی با سایر امثال خودش تشكیل شده است و یك متمایزاتی تشكیل شده، ما نمی‌توانیم آن مشتركات را نادیده بگیریم و صرفا به آن متمایزات توجه بكنیم، مثل اینكه شما در تعریف انسان به طور كلی حیوان را نیاورید خب به جایش چی بیاورید؟! آجر بیاورید وقتی شما حیوان متحرك بالاراده و ناطق نیاورید بالاخره باید یك چیزی بیاورید كه حد او را تعریف كند و برای شخص روشن كند، وقتی شما می‌گویید این ناطق است خب آن طرف چیزی از این نطق نمی‌فهمد، باید ذهن او را كم‌كم نزدیك كرد و به آن واقعیت خارجیه سوق داد، تا اینكه در آن مرتبه و نطقه آخر بگوییم هذا ناطقٌ بگوییم این جنبه عقلانی اوست كه او را از بقیه متمایز كرده والا همینطوری به یك نفر مطلبی را بگویید خب او كه چیزی را نمی‌فهمد، «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِیاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُکلِّمَ النَّاسَ عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ»[[1]](#footnote-1) معنای «عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ» از این كلام مرحوم آخوند یك مطلب عملی كه نتیجه گرفته می‌شود این است كه مردم را نمی‌توان نسبت به عقاید خود یله و رها گذاشت كه هر جور تصور می‌كنند و نیكو می‌پندارند، همان را برای آنها انسان گزینش كند خب این می‌شود چی؟ می‌شود قانون جنگل، من دلم این را می‌خواهد من دلم او را می‌خواهد او هم می‌گوید من دلم او را می‌خواهد فرض بكنید، هر كسی اینطوری می‌پسندد.

 مثل كسی كه می‌خواست یك خانه بسازد هر كسی می‌آمد یك نقشه می‌داد این می‌گفتش آقا حمام را اینجا بگذار، می‌گفت باشد آن یكی می‌گفت اتاق را آنجا بگذار می‌گفت باشد، این باشدها را جمع كرد و خانه را كه ساخت یك دفعه دستشویی را در وسط هال در آورده گفت چرا اینطوری كردی؟ گفت خب من آراء شما را جمع كردم این گفت تخصص در دستشویی داشت، این گفت دستشویی را این وسط بگذاریم، آن كه تخصص در شكم و آشپزخانه داشت گفت بغل، آن نمی‌دانم اتاق این طرف و این جمع آراء مختلف من را به این روز كشانده و بدبختی را به سر من آورده كه خلاصه نقشه اینطوری از آب درآمده.

 اگر انسان بخواهد مردم را به حال خود رها كند خب مردم هر كسی در حال و هوای خودش است، در حال و هوای تخیلات و سلیقه‌ها و كیفیت اجراء منویات خودش در جامعه به نحو ذهنیات خودش است و خب دیگر در این صورت نیازی به پیغمبران و راه‌بران و رهبران و هادیان و امثال ذلك نیست، چون همه آنها، مردمی كه تمام وجود آنها را تقلید و متابعت كوركورانه گرفته چطور كه داریم می‌بینیم و دیدیم و خواهیم دید.

 و آیه قرآن خیلی عجیب است، آقا در هیچ چیز مثل این قضیه تقلید كوركورانه آیات قرآن همینطور دارد به ما هشدار می‌دهد (وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَه قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ)[[2]](#footnote-2) ما آنچه را كه پدرانمان گفتند همان را انجام می‌دهیم، خب خودت این وسط چی هستی؟ خودت این وسط عقلت كجا رفته؟ بالاخره تو آدمی یا الاغی؟ خب الاغ كه با الاغ فرق نمی‌كند تازه الاغ اگر یك جا ببینید آن راهشه نمی دانم نمی رود، یعنی مبنای تفكر مردم مبنای تقلیدی است، مبنای حریت و آزادی در انتخاب و اختیار نیست.

 در آن آیه دیگر در قضیه حضرت ابراهیم و قضیه حضرت صالح و مشركین رسول خدا تمام اینها یك فكر در این جامعه حاكم است و آن فكر تقلیدی از دیگران، دیگران اینطور كردند ما هم اینطور خواهیم كرد، همان فكر تقلیدی در میان جامعه تا به امروز و از امروز به بعد همینطور وجود دارد، چون بقیه این را گفتند ما هم می‌گوییم، چون بقیه این كار را كردند ما هم می‌كنیم و چون و چون و همین است فكر تقلیدی كه ما را از رسیدن به مطلب در مطالب احكام و رسیدن به مغزا و مسائل تكلیفیه باز می‌دارد، چون بقیه به این فتوا دادند ما نمی‌توانیم مخالفت كنیم چرا؟ چرا نمی‌توانیم مخالفت كنیم؟! چون بقیه، سلف صالح و عباراتی هم در می‌آوریم تا اینكه مساله بهتر جا پیدا كند، مثلًا شیخ اینطور گفته تو چه كسی هستی در مقابل شیخ می‌خواهی بایستی؟ تو در مقابل علامه و محقق می‌خواهی فتوا بدهی؟ تو در مقابل آن، تو در مقابل این افراد تو در مقابل این اجماع، تو در مقابل این سیره تمام اینها چیست؟ همین آیه (بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا) همان تقلید كوركورانه، همان در ما هست، گرچه عمامه سرمان گذاشتیم و ریشمان هم سفید شده و تا اینجا رسیده، ولی آن ماهیت تقلید كوركورانه و تبعیت علی‌الامیال كه بابا وقتی تو روایت امام صادق علیه السلام را داری دیگر آن این را گفته دیگر یعنی چی؟ من نمی‌فهمم وقتی در قبالت حدیث امام علیه السلام را داری، محقق خدا رحمتش كند، درجاتش را بالا كند، مرد بزرگی است فقیه فقیه اهلبیت بوده و درجاتش هم بسیار عالی است و مشمول عنایات ائمه هم هست، خب به من چه مربوط است؟ مگر بنده باید از محقق و علامه و شیخ تبعیت كنم؟ این حالت تقلید در میان ما هم وجود دارد، منتهی در میان عوام به یك شكل و در میان ما كه خودمان را اهل علم می‌دانیم به شكل و به كیفیت دیگر، این روح اصلا پایه ندارد، این مبنا ان نتبع إلا ما یعبد آباءنا، ان نفتی الا ما اقبه به سلفنا، ان نقول الا ما قال به علمائنا الماضین، السابقین این جنبه و این فكر، فكری است كه در مكتب تشیع راه ندارد و این طرف خُل شده آمده، عین همین قضیه آن كار را كردند ما می‌كنیم.

 سقیفه بنی‌ساعده چی بود؟ وقتی كه آمدند درست كردند و بعد با اعتراض امیرالمؤمنین این امیرالمؤمنین آمد سقیفه بنی‌ساعده را با این آیه قرآن زیر سوال برد گرچه الان می‌گویند از افتخارات اسلام است، الحمدلله حقایق هم تغییر ماهیت جوهری می كند، ما نمی‌دانستیم حالا دیدیم تا حالا خیال می‌كردیم این قضیه ننگ اسلام بوده ولی حالا می‌فهمیم باید از افتخارات اسلام باشد، بله ادله‌ای هم برایش می‌آوریم كه یهود در آنجا قصد محو اسلام را داشتند و این باعث شد كه جلوی آن مساله یهود گرفته بشود و شكست بخورند و یهود نتوانند به مقاصدشان برسند علی‌كل‌حال الان از افتخارات اسلام است.

 این مساله و این قضیه امیرالمؤمنین می‌گوید خیلی خب آمدند سقیفه‌ای تشكیل دادند، رأی و فتوا دادند كه جناب آن آقا باید بیاید به جای پیغمبر بنشیند خب مغز تو كجا رفته؟! تو كه خودت در جریان دو ماه پیش هیجده غدیر تا بیست و نه صفر همان روز بعدش دو ماه و ده روز، هفتاد روز در این هفتاد روزی كه با پیغمبر بودی و دیدی دستم را در جمعیت بالا برد آیا دیدی؟ ان نتبع الا ما یعبد آباءنا كاری است كه انجام شده یا علی خیلی قضیه را سخت نگیر بگذار برویم، دائم می‌آیی در خانه‌مان و اعصابمان را خراب می‌كنی و نمی‌گذاری بخوابیم و به مستحبات‌مان برسیم، بگذار برویم دنبال كارمان، فردا دوباره ان نتبع پس فردا ان نتبع با همین منطق، قرآن و آیات قرآن مربوط به بت نیست، الان كه دیگر بتی وجود ندارد كه خدا بیاید برای ما بگوید این بت‌هایی كه دارید می‌پرستید، الان آن بتی كه برای ما اهمیت دارد و باید آن را كنار گذاشت همان بت نفسانیات و تمایلات كوركورانه و عامیانه و متحجرانه نفس است كه آن مستمرا الی یوم‌القیامه وجود دارد و در همه هست، این باید بشكند واز بین برود لذا یك عالم شیعی كه به دنبال امام صادق علیه السلام دارد حركت می‌كند اولین مطلبی كه در ذهنش اولا بلا اول وجود دارد این است امام علیه‌السلام چه فرموده؟ سراغ این و آن و كی گفته و كی نگفته نرود، اول برود سراغ كلام امام علیه‌السلام، قرآن و كلام امام علیه‌السلام، وقتی كه مطلب را از آنجا بدست آورد، بعد آن موقع برود ببیند كه خب حالا این برداشت در میان جامعه علمی به چه كیفیت بوده؟ علما از این احادیث چه برداشتی كردند؟ علما چه كار كردند.

 مرحوم پدرمان می‌گفتند ما در نجف بودیم درس مرحوم آقا سید محمود شاهرودی می‌رفتیم و می‌گفتند اتفاقا ایشان مرد دقیقی بود و از نقطه نظر دقت بر آقای خوئی ترجیح داشت و فرض كنید در همین بحث صلاه جمعه كه طبع شده بعد می‌گفتند: وقتی ایشان ادله را نگاه كرد، تمام ادله به اینجا رسید كه نماز جمعه در زمان غیبت واجب است ولی در زمان غیبت باید در تحت نظر حكومت اسلام باشد و نماز جمعه واجب است و اختصاصی به زمان ظهور و حضور امام ندارد وقتی همه تمام شد یك دفعه ایشان شروع كرد قاط زدن، گرچه مساله به روایات است، اما دست برداشتن از اجماع نمی‌دانم فلان و اتفاق و سیره بر این و علما و اینها، اختیار همین است كه ما صلا ظهر را واجب بدانیم و نسبت به او قائل به احتیاط بشویم و این را مختص به زمان ظهور و اینها بدانیم، اینجا می‌گفتند یكدفعه ما داغ شدیم گفتیم آخر یعنی چی؟ شما دارید خود ادله را ذكر می‌كنید و بعد دیگر دست برداشتن، لعل اینكه آنها به دلیلی ظفر پیدا كرده باشند و در آن فضا چه بودند، لعل اینكه آنها در آن موقع به مطالبی رسیده بودند كه ما نرسیدیم، بابا لعل لعل ندارد اگر مطببی بود روایت در اینجا گفته شده در این كتاب سیصد صفحه‌ای این لیت و لعلّ می‌آمد، آخر همینطوری ما شكمی كه نمی‌توانیم فتوا بدهیم، لعلّ اینكه در آن موقع یك مساله بود، بابا روایت امام صادق علیه السلام چطور با لعلّ نرفته كنار، شما الان روایت در وسائل و مجامع روائی و حدیثی پیدا می‌كنید چطور شد آن لعل لعل‌ها از بین رفت شاید بوده اگر شاید بوده خب می‌آورد، آن فقیه می‌آورد می‌گفت ما به این دلیل به این روایت ترتیب اثر نمی‌دهیم، بخاطر این قرینه ای كه در اینجا هست قرینه صارفه است خیلی خب روی چشممان، خیلی خب پس چرا ذكر نكرده، فقط استنباط من این است استنباط شما این است، استنباط بنده این نیست، با این كه نمی‌شود آدم یك فتوا بدهد بر اساس اینكه فرض بكنید سیره بر این بوده، بابا روایتی كه از امام علیه‌السلام آمده از امام رضا علیه السلام آمده، در همان بحث حج كه خب واقعا خیلی مساله بسیار معجبی بود، معجب از اینكه آدم تعجب می‌كند كه چطور كسی می‌تواند اسم خودش را فقیه بگذارد و از این مطالب سرسری رد بشود.

 امام رضا علیه‌السلام تصریح می‌كند بر اینكه استطاعت فقط اختصاص به زاد و راحله ندارد، ما صاف این روایت را كنار گذاشتیم خب بابا امام علیه‌السلام به همان ادله تصدیق خبر واحد این روایت را فرموده یا نفرموده؟ آقا بگو نفرموده، دیگر قضیه روشن می‌شود اگر فرموده قصدش چی بوده؟ تقیه بوده كجایش تقیه است؟ آیا نسبت به كسی بوده كه حجش را رفته است؟ امام می‌فرماید حجه‌الاسلام نمی‌فرماید حج مستحبی، آن كسانی كه می‌آیند و توجیه می‌كنند امثال مرحوم شیخ طوسی می‌آید یك روایت امام علیه السلام را اینطور توجیه می‌كند، آخر متوجه این قضیه شدند كه آخر با حرف‌های امام نمی‌تواند شوخی كند، با سایر حرفها شوخی كند عیب ندارد، سایر حرفها حرفهایی نیست كه، حرف امام علیه السلام حرف از مقام عصمت است شوخی ندارد یعنی چه؟ مثل حرف بنده نیست كه از روی بخار معده بلند شود و اسمم را بگذارم همه چیز، حرفی است كه از مقام عصمت برخواسته و این حرف معصوم است، یا بقیه حرفها را كنار بگذار یا اگر نمی‌توانی كنار بگذاری باید بین اینها جمع كنی.

 این مساله ان نتبع الا ما یعبد آباءنا ما می‌بینیم الان در مسائل علمی ما رسوخ پیدا كرده، نه الان یعنی از سابق، بله تك‌وتوكی این وسط پیدا می‌شد افرادی كه خب اینها از یك حریت نسبتاً قابل توجهی برخوردار بودند گرچه آنها هم با یك ترس و لرزهایی مطالب را مطرح می‌كردند، ولی خب آزاد بود، همین قضیه یك برهه‌ای بگذرد، ده سال یا بیست سال بگذرد خودش می‌شود یك واقعه خارجی و دیگر نمی‌شود رویش صحبت كرد، همین تغییر و تحول كه در اینجاست.

 این نكته‌ای كه در اینجا هست این قضیه خیلی برای ما مساله موجب دقت هست كه هیچ‌گاه به یك واقعه و به یك حادثه كه نگاه می‌كنیم از دیدگاه یك فردی كه عقل و فهم و احساس خود را كنار گذاشته و صرفا در این گزینش و در این انتخاب، عقل و فهم و احساس دیگران را جایگزین كرده و با این جایگزینی دارد به مساله و واقعه نگاه می‌كند، من از سابق اتفاقا از لطف خداوند به من این بود كه من در این فضاها هیچ وقت نبودم، حتی افرادی را كه می‌شنیدم از افرادی كه اینها انحرافات اعتقادی داشتند، می‌شنیدم كه همه، حتی مرحوم فرض كنید پدرمان رحمه‌اللَه علیه ایشان مطالب انتقادی گفتند حتی من خودم می‌خواستم ببینم آن مثلا نكته و مساله چیست؟ یا محدوده انتقاد چیست؟ آیا صددرصد قضیه است یا سی درصد یا چهل درصد، همیشه دنبال این بودم كه خودم نسبت به مساله برسم و با یك پیش‌داوری نرسم وچه بسا متوجه می‌شدم كه مساله اینطور نیست، این نویسنده اصلا در مقام بیان این مطلب نبوده یا مساله‌اش قابل توجیه است، نه به این كیفیتی كه مطالب بیان و نقل شده، امروزه می‌بینیم اصلا دنیا جور دیگر است افراد یك قسم دیگر، مسائل یك جور دیگر است طرف آمده راجع به فلسفه و وحدت وجود و موجود دارد حرف می‌زند اصلا نمی‌داند وحدت را به ح حوله می‌نویسند یا ح هویج می‌نویسند و بعد هم كه فلانی این است فلانی این است شروع می‌كند هزار تا بد و بیراه به این و آن گفتن و اگر ازش بپرسی یك كلمه نمی‌تواند فقط جواب بدهد.

 همین دیگران اینطور گفتند ما هم بگوییم هیچ فرقی بین تو و بقیه نیست فقط عمامه سرت گذاشتی خب عمامه را بردار، بین این و بین آن چه تفاوتی هست.

 خدا رحمت كند مرحوم آقا سید مهدی روحانی آدم منصفی بود، اهل فلسفه نبود ولی آدم فاضلی بود، یك روز پدر ما قم آمده بود و ایشان آمد برای دیدن و من هم در آنجا بودم، رو كرد به مرحوم پدر ما و گفت این مساله وحدت وجودی كه می‌گویند این قضیه چیست؟ این را برای ما توضیح بدهید كه ما بفهمیم این چیست؟ تقریبا نیم‌ساعتی بیشتر و بعد دیگر البته من رفتم و دوباره آمدم در وسط صحبت رفتم، ایشان این قضیه را توضیح دادند كه مساله وحدت وجود این است مشتركاتی داریم و متمایزاتی داریم و اصل حقیقت همه اشیاء به آن جنبه وجودی برمی‌گردد و ماهیات همه حدود آن جنبه وجودی هستند، راجع به این قضیه مقداری صحبت كردند و بعد وقتی مساله را تمام كردند.

 گفت: این كه چیزی بدی نیست كه ما دیده بودیم.

 ایشان گفتند بله ما هم كه نگفتیم بد است این را برای شما بد آمدند توضیح دادند، گفت اینكه چیز خوبی است.

 همین حرف خوب را خب یك نفر نمی‌فهمد و برمی‌دارد یك جور دیگر مطرح می‌كند خب چطور همین آقایی كه فرض كنید چهارده یا پانزده سال در فلسفه و عرفان بود مثل پدرمان این را فهمید، در حالی كه همین نماز را می‌خواند همین روزه را می‌گیرد همین آدم زیارت می‌رود همین آدم حج انجام می‌دهد، همین آدم دارد عبادات را انجام می‌دهد از تو هم بهتر انجام می‌دهد، فقط تو یكی آدم هستی در این شریعت و بقیه ...؟

 همین آقایی كه اهل فلسفه نبود وقتی برایش توضیح داده می‌شود واقعا می‌پسندد و درك می‌كند به همان میزان خودش و تصدیق و تحسین می‌كند خب و نه اینها بت پرست شدند و خروج از ملت و دین پیدا كردند.

 چرا ما باید در یك تحصر و در یك تعصب خودمان را گرفتار كنیم تا اینكه نتوانیم به آن مطلب برسیم این مساله ان نتبع الا ما یعبد آباءنا این مطلب جامعه علمی ما را گرفته، قضیه این است، این مساله اگر در نفس یك طالب علوم دینی حل بشود، پس بنابراین دیگر مشكلی باقی نمی‌ماند، همه چیز دیگر حل خواهد شد و همه چیز دیگر جایگاه اصالی و اساسی خودش را پیدا خواهد كرد.

 مرحوم آخوند می‌فرمایند وقتی كه شما دارید به خارج نگاه می‌كنید طبعا یك مشتركاتی را خواهید دید، شما باید متوجه این قضیه باشید كه آن مشتركاتی كه الان در خارج وجود دارد، آن مشتركات و آن جنس طبیعی از خودش هویت خارجی ندارد، هویت خارجی این جنس در خارج همان صورت نوعیه اوست، همانی است كه الان آن حقیقت تعینی خارجیه به آن بستگی دارد، منتهی ما وقتی كه نگاه می‌كنیم در این نگاه كردن ما یك مسائلی و در ذهن یك مشتركاتی به وجود می‌آید یك متمایزاتی به وجود می‌آید می‌بینیم فرض بكنید این آقا در اینجا آمده ایشان دارد نگاه می‌كند و آن هم دارد به ما نگاه می‌كند چرا نگاه می‌كنید؟ مگر تحفه نطنز هست و یكی یكی نگاه می‌كنند خیال می‌كنند ما چی داریم می‌گوییم؟ پس معلوم است اینها در این مساله یك امر مشترك دارند، بعد نسبت به مطالبی كه گفته می‌شود واكنش‌ها همه واكنش‌های فرض كنید واحدی است از اینجا استفاده می‌كنیم كه یك اشتراكی هم در اینجا وجود دارد، بعد وقتی كه نوبت سوال می‌شود از یكی‌یكی افراد سوال می‌شود می‌بینیم هر كسی یك جور گفت، این یك جور جواب آدم را می‌دهد، آن یك جور جواب می‌دهد اینجا می‌فهمیم هان یك متمایزاتی اینجا پیدا شد، در آن رفتار و مسائل ظاهری مشتركاتی بود، گوش دادنش مشترك بود، دیدن مشترك بود، فكر كردنش مشترك بود خب فكر كردن، بی‌فكر كه نمی‌شود بدون اینكه فكر كند گرچه امروزه می‌شود، خیلی چیزها می‌شود و بدون فكر بله آدم یك چیزهایی می‌گوید بعد می‌نشیند می‌گوید این چی بود كه من گفتم بعد كه تازه می‌فهمد غلط است نمی‌رود بگوید من غلط كردم، می‌آید آن حرف خودش را توجیه می‌كند، این مشتركات الان وجود دارد ولی یك مساله وجود دارد و آن اینكه آیا آن كیفیت و برداشتی كه در اینجا شده در همه یكسان است یا نه، نگاه می‌كنیم می‌بینیم بعضی‌ها برداشتشان مشترك است، بعضی‌ها برداشتشان متفاوت است، اینجا می‌فهمیم كه آن مساله برداشت یك حقیقتی است ماورای آنچه را كه ما تا به حال مشاهده می‌كردیم و آن باید یك منشائی داشته باشد و بعد وقتی راجع به آن برداشت می‌رویم دقت می‌كنیم می‌بینیم این برداشت عبارت است از نفس خود آن شخص كه آن نفسش یك واقعیتی است كه آن واقعیت، افراد دیگری را در درون خود جا نمی‌دهد، آن واقعیت را جا نمی‌دهد این مساله ما را می‌كشاند به این نكته كه آن شخصیت و هویت آن فرد خارجی عبارت است از همان خصوصیتی كه آن خصوصیت این مطالب از او نشأت می‌گیرد، خب مطلب ادامه دارد و تتمه‌اش برای فردا.

1. اصول کافى ج ١ ص ٢٣ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره البقره ٢ آيه ١٧٠ [↑](#footnote-ref-2)